

کیمیاگران

نویسنده:
حمزه سردادور

سرشناسه:	سردادور، حمزه ۱۲۷۵ - ۱۳۴۹.
عنوان و نام پدیدآور:	کیمیاگران / نویسنده: حمزه سردادور
مشخصات نشر:	تهران: پر، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری:	۵۷۶ ص.
شابک:	978-964-8007-78-7
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
موضوع:	داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره:	۱۳۹۴۴۳/۸۰۹۵ PIR ک ۹
رده بندی دیویی:	۶۲/۳۸۸
شماره کتابشناسی ملی:	۳۹۶۵۱۰۸

انتشارات پر

- نام کتاب: کیمیاگران
- نویسنده: حمزه سردادور
- صفحه آرای: منیر علیزاده
- نوبت چاپ: ۱۳۹۵
- تیراژ: ۵۰۰ نسخه
- قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۰۰۷-۷۸-۷ ISBN: 978-964-8007-78-7

آدرس: خ لبافی نژاد، بین خ دانشگاه و فخررازی، پلاک ۱۷۴ واحد ۳
 تلفن: ۰۹۱۲۳۰۲۵۲۰۵ - ۶۶۴۶۶۹۶۵ - ۶۶۴۶۶۳۶۰

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	سخن ناشر.....
۷	کشف کیمیا.....
۲۳	خواستگاری عاشق پاکدل.....
۴۳	چگونگی ربودن کیمیا.....
۵۸	آگاهی حبیب از حقیقت.....
۶۷	اسرار شعبان.....
۷۳	در جستجوی جاه و مقام.....
۸۷	محبوبه و مادرش.....
۱۰۴	عشق فروخته شده.....
۱۱۳	ازدواج محبوبه.....
۱۲۱	ملاقات شعبان با صدیقه.....
۱۳۷	پیدا کردن نسخه تهیه مروارید.....
۱۵۰	توطئه‌های شعبان.....
۱۵۶	بازگشت حبیب.....
۱۷۹	نجات مادر.....
۱۸۹	درد تردید.....
۲۰۴	سوءقصد به جان صدیقه.....
۲۱۴	تابوت بدون جسد.....

۴ □ کیمیاگران

۲۲۰.....	شعبان در هند و مصر
۲۳۰.....	دربدری صدیقه
۲۴۶.....	ازدواج دو دلداده.....
۲۶۲.....	جوان هوسباز
۲۷۰.....	کشف رمز خواندن نسخه‌ها
۲۹۷.....	دربدری شعبان.....
۳۱۰.....	کمک به مستمندان
۳۲۴.....	پسر در زندان پدر.....
۳۴۲.....	صدیقه در دام
۳۶۰.....	اقدس در آرزوی شوهر
۳۶۷.....	زندانیان گمشده
۳۹۴.....	نجات شعبان.....
۳۹۹.....	این بچه از کیست؟.....
۴۰۹.....	سرگذشت آقای ل.السلطنه
۴۲۳.....	صدیقه و حبیب در شهربانی
۴۴۶.....	چگونه آقای ل.السلطنه از حقایق آگاه شد
۴۵۷.....	خوش‌ترین سال‌های عمر حبیب و صدیقه.....
۴۸۴.....	دام عشق
۴۹۳.....	شب جدایی صدیقه و حبیب.....
۵۱۱.....	دختر موطلایی.....
۵۲۶.....	عشاق ناکام.....
۵۴۶.....	سرگذشت شعبان.....
۵۶۹.....	سرنوشت نسخه کیمیا.....

سخن ناشر

حمزه سردادور از پاورقی نویسان قدیمی ایرانی است که رمان‌های تاریخی فراوانی از وی در چند دهه‌ی اخیر به بازار کتاب راه یافته است و تجدید چاپ‌های متعدد این آثار نشانگر محبوبیت و عامه‌پسندی آن‌ها است. سردادور در سال ۱۲۷۵ هجری شمسی در تبریز به دنیا آمد، وی تحصیلات خود را در مدرسه اقبال که به نام مدرسه روسی شهرت یافته بود به پایان رساند. او چون به زبان روسی تسلط کافی داشت به استخدام بانک استقراض روس درآمد و عازم اصفهان گردید.

از طرفی مرحوم سید ضیاءالدین طباطبایی که روزنامه معتبر و پرطرفدار «رعد» را منتشر می‌نمود، از حاکم اصفهان تقاضای یک خبرنگار و نماینده را نمود که حمزه سردادور را به وی معرفی نمودند و از همین زمان بود که وی همکاری خود را با مطبوعات آغاز کرد.

استاد حمزه سردادور اولین اثر خود را که ترجمه‌ای از مستشرق معروف روس «بارتولد» بود به نام جغرافیای تاریخی منتشر نمود که با استقبال بسیار روبرو گردید و از آن زمان همکاری خود با مطبوعات را ادامه داد و مقالات و ترجمه‌های بسیاری را منتشر کرد.

از دهه بیست تا اواخر دهه چهل در مجله «اطلاعات هفتگی» پاورقی نوشت و از عوامل جذابیت و فروش آن مجله، یکی نیز داستان‌های پرآب و تاب سردادور بود که پس از پایان چاپ آن‌ها در مجله، به شکل کتاب نیز در اختیار مخاطبین قرار می‌گرفت. بیش از پانزده داستان بلند به رشته تحریر درآورد که ابتدا در مطبوعات منتشر شد و بعد بسیاری از آنان به صورت کتاب انتشار یافت که با استقبال فراوان روبرو شد.

برخی از این آثار عبارتند از: زندانی قلعه قهقهه، از صید ماهی تا پادشاهی، در پس پرده، مه‌لقا، آزاد زنان، کیمیاگران، دختر قهرمان، افسانه‌ی قاجار، بانوی سرپدار و... وی در داستان‌سرایی بسیار چیره دست بود و بسیار زیبا با کلمات بازی می‌کرد و داستانی را خلق می‌نمود. از خصوصیات فردی وی می‌توان به مهربانی، پاکی و

۶۵ کیماگران

خوش قلبی اشاره کرد. سرانجام مرحوم استاد حمزه سردادور در تاریخ ۱۳۴۹/۱۱/۲۰ در سن ۷۴ سالگی درگذشت.

جنجال پرهیاهوی عشق و ثروت، افسانه‌ی عجیب عشقی سوداگرانه در داستان خواندنی و جذاب «کیماگران» اثر حمزه سردادور به زیبایی به تصویر کشیده شده است.

در این کتاب شورانگیز خواهید خواند: روزی که "عشق صدیقه" را در مقابل پول فروخت هرگز تصور نمی‌کرد که تا این درجه به وی علاقه دارد. مگر چه رازی در کار بود که آن زن ناشناس به زور پول مجبورش کرد که دور صدیقه را قلم بکشد. آیا حقیقتاً صدیقه وارث هنگفتی است که دیگران می‌خواهند صاحبش شوند. احمدآقا به خاطر آورد که صدیقه یکی دوبار سربسته گفته بود که میراث عظیمی از پدر به وی رسیده که اگر کمکش کنند و پس بگیرد صاحب مال و دولت بی‌قیاسی خواهد شد. شاید کسی از بستگان آن زن، خواهان صدیقه بود و دختر باوفا محض پیمانی که با احمدآقا بسته بود روی خوش نشان نمی‌داد، این است که احمدآقا را به زور پول از میان برداشتند....

۱

کشف کیمیا

تازه رفع حجاب شده بود. از طرف شهربانی مقتدر آن روز به سردسته های تمام طبقات و صنوف مختلف اهالی پایتخت دستور داده بودند که باید مهمانی های مختلفی از زن و مرد تشکیل بدهند و گوشزد شده بود که غیبت زن باعث مسئولیت شوهرش خواهد بود. زن های پرده نشین از یک طرف نگران و پریشان که چه جور لباس بپوشند تا مورد مسخره واقع نشوند، از طرف دیگر دچار هول و دلشوره که چگونه روی خود را باز کنند و خود را به «هزار نامحرم» نشان بدهند.

در چنین روزهایی که بازار چشم چرانی رواج داشت و جوانان جمال پرست از زیباییان کوچه خود تهیه آمار می کردند، به ناگهان یکی بر خوبرویان کوچه ما افزوده شد. جنب منزل ما خانه کوچک نقلی بود دارای دو اتاق و یک صندوقخانه و لوازم دیگر که می گفتند خانه خوشقدم و با میمندی است این خانه را مادر و دختری اجاره کردند. اینها مرد نداشتند، معلوم شد که دختر جوان دبیر یکی از مدارس دخترانه است و زبان خارجی تدریس می کند. بیست ساله به نظر می آمد. صورتش کمی کشیده، چشم های درشت میشی، ابروهای زیبا و دهان کوچک داشت. از نگاهش هوش و ذکاوت آمیخته به صفا و محبت می بارید. صدایش صاف و دلنواز بود خال های مشکی کوچکی در گوشه ابرو و نزدیک لب و زرخ داشت. که ملاحظه جذابی به قیافه اش می بخشید. از داشتن چنین همسایه ای خوشوقت شدیم. مادرش زن پنجاه ساله ای بود که می گفتند از رفع حجاب فوق العاده ناراضی است روپوش مشکی کلاه سر خودی در بر می نمود که با گوشه های آن کلاه روی خود را از نظر نامحرم می پوشاند.

زن های منزل می گفتند که گردن بند زیبایی از مرواریدهای درشت به گردن دارد که معلوم نیست اصل است یا بدلی و همین گویندگان با لحن تمسخرآمیز اضافه می کردند که معلوم نیست چرا گردن بند را خانم بزرگ انداخته و حال آنکه برای دخترش مناسب تر می بود. به خاطر داشته باشید که من بعد مقصود از خانم بزرگ همین پسرزن مادر صدیقه خانم است.

شاید هنوز یک هفته از ورود همسایه جدید نگذشته بود که روز پنجشنبه سر ظهر که ما